



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: امارات و ظنون
 موضوع جزئی: ۱. ظواهر - قول پنجم - بررسی دلیل اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم
 تاریخ: ۱ اسفند ۱۴۰۲
 مصادف با: ۱۰ شعبان ۱۴۴۵
 سال پانزدهم
 جلسه: ۸۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

ما ادله پنجگانه جمعی از اخباریین مبنی بر عدم حجیت ظواهر قرآن را دیروز نقل کردیم. از این پنج دلیل، سه دلیل مربوط به صغری بود که در واقع انکار وجود ظهور در قرآن محسوب می‌شود و دو دلیل مربوط به کبری بود به این معنی که ظهورات قرآنی قابل اخذ نیست و اعتبار ندارد.

اجمال این پنج دلیل دیروز بیان شد. محقق خراسانی در کفایه نیز این ادله را متعرض شدند. خود ایشان نیز به بررسی این ادله پرداخته‌اند و اشکالاتی را متوجه این ادله کرده‌اند.

بررسی دلیل اول

گفته شد که عده‌ای از اخباریین با استناد به برخی روایات در صدد اثبات این مطلب بودند که غیر از مخاطبان حقیقی قرآن هیچ کس معانی قرآن را درک نمی‌کند. یعنی اساساً قرآن برای کسی قابل فهم نیست بلکه «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِّبَ بِهِ» این را حالا توضیح دادیم و دو روایت را نقل کردیم. لکن این دلیل محل اشکال است. زیرا:

اولاً: اینکه گفته شده «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِّبَ بِهِ»؛ معرفت قرآن مراتب دارد، وقتی می‌گویند انما يعرف القرآن، یعنی يعرف القرآن حق معرفته، بی بردن به کنه قرآن و حقیقت قرآن مختص به پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام) است، همانی که از آن به عنوان بطن یا بطون قرآن یاد می‌شود ولی این به این معنا نیست که مراتب سطحی و ابتدایی معرفت هم ممکن نباشد. پس معرفت به حقیقت قرآن تنها بوسیله اهل بیت ممکن است ولی مراتب دیگری از معرفت نیز اینجا قابل تصویر است که دیگران هم می‌توانند به آن دست یابند.

ثانیاً: در قرآن یک سری آیاتی وجود دارد که نص است، بسیار روشن است، آنجا دیگر بحث ظهورات مطرح نیست، اگر اینها می‌گویند «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِّبَ بِهِ» دیگر نباید فرقی بین ظاهر و نص بگذارند. مثلاً «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» بالاتر از ظهور نص در قدرت فائده خداوند نسبت به همه اشیاء این عالم است. آیا اینها می‌توانند بگویند این آیه را فقط اهل بیت می‌فهمند و غیر ایشان نمی‌فهمند؟ پس قطعاً در قرآن مواردی است که بسیار معنایش روشن است و اینکه اینها منحصر می‌کنند معرفت و فهم قرآن را به اهل بیت باید ملتزم شوند به اینکه حتی فهم نصوص قرآنی هم در انحصار اهل بیت است.

ثالثاً: روایتی که مربوط به ابوحنیفه و قتاده بود. در آن دو امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) گفتند شما بر چه اساسی فتوا می‌دهی؟ گفتند بر اساس قرآن. حضرت فرمود شما از قرآن چیزی درک نمی‌کنید. منظور ائمه این است که شما در تفسیر و فهم

قرآن مستقلا و بدون استمداد از برخی دیگر از آیات که مخصص و مقید برخی آیات هستند فتوا می‌دهید. شما بدون استمداد از ما اهل بیت و مستقلا قرآن را مورد استناد قرار می‌دهید. پس آنچه که از ناحیه امام صادق (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) مورد نهی قرار گرفته، استناد به قرآن مستقلا و بدون مراجعه به آیات دیگر است که جنبه تبیین و تفسیر نسبت به برخی دیگر آیات دارند و این مورد نهی قرار گرفته و الا نمی‌خواهند بگویند که هیچ کس از قرآن چیزی را نمی‌فهمد، نمی‌خواهند بگویند که قرآن هیچ ظهوری در هیچ معنایی ندارد. ابوحنیفه و قتاده بعضا به متشابهات قرآن استناد می‌کردند و لذا ائمه نیز اینها را مورد خطاب قرار دادند که شما از متشابهات قرآن چیزی سر در نمی‌آورید، ما متشابهات قرآن را درک می‌کنیم.

پس مواخذة ابوحنیفه و قتاده به چند جهت بوده است:

۱. تفسیر متشابهات در حالیکه معنای متشابهات برای آنها معلوم نبود.

۲. اخذ به اطلاقات و عمومات بدون فحص از مقیدات.

۳. عدم استمداد از اهل بیت به عنوان من خوطب به، که این باعث برخی انحرافات شده بود.

۴. تفسیر به رأی، که بعدا آن را بررسی می‌کنیم.

با این حال این به این معنا نیست که هیچ کس از قرآن چیزی نمی‌فهمد جز اهل بیت، اصلا متشابهات را هم کنار بگذاریم. عمومات و اطلاقات و مقیدات و مخصصات آنها را اگر در نظر بگیریم، این خودش یک معنایی دارد و امام باقر و امام صادق نخواستند فهم معنای قرآن را محصور در خودشان به این معنا کنند.

بررسی دلیل دوم

دلیل دوم این بود که قرآن مشتمل بر مطالب بسیار رفیع و مضامین بلند است و روشن است که مضامین و مطالب رفیع و بلند را جز اهل بیت نمی‌توانند درک کنند، دیگران نمی‌فهمند، متخصص فقط می‌فهمد، همانطور که کتابهای علمی بزرگان از علوم مختلف را هر کسی نمی‌فهمد، عده خاصی هستند که آن کلمات را می‌فهمند و برای دیگران هم بیان کنند. این دلیل نیز مردود است. زیرا:

تمام مطالب قرآن اینچنین نیست. یعنی قرآن مشتمل بر معانی و مضامین مختلف است. آیات الاحکام دارد، عقائد دارد، اخلاق دارد، قصص و داستان‌های مربوط به امم گذشته را دارد. آیات الاحکام قرآن که مشتمل بر مضامین بلند و رفیع نیست، اقیموا الصلوه، اتوا الزکاء، و امر بالمعروف، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ» این همه آیات مربوط به احکام در قرآن است که مضامین عالیه و مطالب رفیعه ندارد.

پس برخی آیات مشتمل بر مضامین عالیه و بلند است. آنها را باید به اهلش سپرد و اهلش هم معلوم است که چه کسانی هستند ولی وجود برخی مطالب اینچینی باعث نمی‌شود که بگوییم کل قرآن ظهور در هیچ معنایی ندارد. قطعاً این حرف درست نیست.

بررسی دلیل سوم

در این دلیل که مربوط به منع صغری بود گفتند که اگر قرآن ذاتا هم متشابه نباشد بالعرض متشابه است. زیرا علم اجمالی داریم که برخی از مطلقات و عمومات تقیید خوردند یا تخصیص زده شده‌اند. ما در مواردی شک داریم که آیا این از آن موارد است یا خیر؟

با توجه به آن علم اجمالی دیگر نمی‌توانیم به آن عمومات و اطلاقات اخذ کنیم زیرا این باعث اجمال می‌شود. پس اینجا این عام یا مطلق بالذات متشابه نیست، معنایش معلوم است ولی بالعرض متشابه است و دلیل و منشأ آن نیز همان علم اجمالی است. این دلیل محل تأمل است؛ زیرا:

در مواردی که احتمال تخصیص و تقیید را می‌دهیم، با رجوع به مواضعی که احتمال ذکر مخصص و مقید در آن است علم اجمالی ما انحلال پیدا می‌کند. ما در مظان وجود قید و مخصص در قرآن و روایات جستجو می‌کنیم، اگر مقید و مخصص پیدا کردیم تکلیف معلوم می‌شود، اگر مقید و مخصص هم پیدا نکردیم به اصالة العموم و اصالة الاطلاق می‌توانیم اخذ کنیم. پس اگر عنوان تشابه هم به کار رود (که ما با این نیز مخالفیم زیرا اصلاً متشابه محسوب نمی‌شود)، ولی این یک ابهام اولیه دارد، یک شک اولیه اینجا وجود دارد اما برای خروج از این شک راه داریم، فحص و یأس، اگر فحص کردیم و جستجو کردیم و پیدا نکردیم مقید و مخصصی را به عمومش اخذ می‌کنیم، اگر هم پیدا کردیم آن عام یا مطلق را تخصیص یا تقیید می‌زنیم. بنابراین تشابهی در کار نیست، ما اصلاً تشابه بالذات و بالعرض نداریم، این موارد را کسی متشابه نمی‌گوید. لذا ظواهر قرآن از این جهت مشکلی ندارد.

بررسی دلیل چهارم

دلیل چهارم یک قیاس بود به این بیان که:

ظواهر قرآن جزء متشابهات است. متشابهات قابل تبعیت و اخذ نیستند. پس ظواهر قابل تبعیت و اخذ نیستند.

این دلیل نیز فیه تأمل؛ زیرا:

اولاً: صغرای این دلیل مخدوش است، اینکه گفتند ظواهر جزء متشابهات است این اول کلام است، چه کسی گفته که ظواهر جزء متشابهات است؟ ظواهر معنایش معلوم است؛ ظاهر یعنی آشکار. اگر می‌گوییم یک لفظی ظهوری در یک معنایی دارد یعنی این لفظ در این معنا روشن و آشکار است برای همین است که می‌گوییم که کلام از نظر دلالت چند قسم است:

۱. گاهی صریح در معناست، یعنی هیچ احتمال خلافی در آن وجود ندارد.

۲. گاهی ظهور در معنا دارد، یعنی یک احتمال مرجوحی نسبت به خلاف داده می‌شود.

۳. گاهی مبهم و مجمل است یعنی مراد در آن معلوم نیست.

بنابراین ظواهر قسیم متشابهات هستند نه جزء متشابهات. این امر کاملاً واضح و روشنی است. پس بدون تردید مقدمه اول قیاس محل اشکال است.

ثانیاً: اینکه از متشابهات نباید پیروی کرد، صحیح است، یعنی متشابه مادام کون متشابهات قابل اخذ نیست. اما اگر ما به کمک روایات و اهل بیت توانستیم متشابه را از متشابه بودن خارج کنیم این قابل اخذ است.

بررسی دلیل پنجم

دلیل پنجم روایاتی است که نهی از تفسیر به رأی می‌کند مثل «من فسر القرآن برأیه فلیتوباً مقعده من النار» کسی که قرآن را با نظر و رأی خودش تفسیر کند جایگاه او آتش جهنم است. بر این اساس یک قیاس تشکیل می‌شود:

صغری: اخذ به ظواهر قرآن تفسیر به رأی است.

کبری: تفسیر به رأی ممنوع است.

نتیجه: اخذ به ظواهر قرآن ممنوع است. و لذا حجت نیست و اعتبار ندارد.

سوال:

استاد: نه، محکومات با نص فرق دارد. یعنی منحصر در آن نیست. ممکن است یک ظاهری جزء محکومات باشد. محکومات فقط نصوص نیست. محکومات بر دو دسته هستند: نصوص و ظواهر. متشابهات آنهايي هستند که نه نص هستند و نه ظاهرند.

این دلیل نیز مردود است. زیرا:

اولاً: آیا واقعا اخذ به ظاهر قرآن مصداق تفسیر به رأی است، اصلاً تفسیر به رأی به چه معناست؟ عمل به ظاهر به چه معناست؟ اخذ به ظاهر و عمل به ظاهر یعنی اینکه ما بر ظاهر کلام متکلم اثر مترتب کنیم. الان مثلاً کسی گفت طلعت الشمس، خورشید طلوع کرد، این ظهور دارد در طلوع همین شمس واقعی، درست است که احتمال مجاز داده می‌شود که منظور از این شمس یک شخص خاصی باشد ولی اینجا هیچ شاهدهی نیست که ما بخواهیم آن را حمل بر معنای مجازی کنیم. اگر متکلم گفت طلعت الشمس و شما فهمیدید که خورشید طلوع کرده است، آیا این تفسیر به رأی است؟ یعنی اگر این جمله را نزد صد نفر بیان کنند همه معنای طلوع شمس را می‌فهمند، آیا می‌توانیم بگوییم همه این صد نفر تفسیر به رأی کردند؟ این تفسیر به رأی نیست. تفسیر به رأی یعنی کشف و پرده داری بر اساس رأی و نظر شخصی. پس: اخذ به ظاهر و عمل به ظاهر قرآن تفسیر به رأی نیست.

ثانیاً: سلمنا که اخذ به ظواهر قرآن یا حمل الظاهر علی الظاهر تفسیر به رأی باشد، اما آیا این روایات که تفسیر به رأی را حرام دانسته است مطلق تفسیر به رأی را حرام دانسته است؟ منظور چیست؟ اینکه می‌گوید تفسیر به رأی جایز نیست معنایش چیست؟ یعنی می‌آییم سراغ کبری. در اشکال اول ما صغری را مورد خدشه قرار دادیم ولی در اشکال دوم به کبری می‌پردازیم و می‌گوییم بله در کبری گفته است که تفسیر به رأی حرام است ولی معنای رأی چیست؟ این رأیی که گفتند به چه معناست؟

رأی یعنی اینکه انسان بر اساس ظنیات و رجحانی که برای برخی از آنها قائل است در مواردی که چند وجه و احتمال وجود دارد یک احتمال را ترجیح دهد، یعنی کلامی که دارای چند احتمال است یک احتمال بر اساس ظن و استحسان شخصی بر سایر احتمالات ترجیح داده شود. پس کلام متشابه یعنی آن که از میان چند احتمال، یک احتمال بر پایه ظن و رجحان بی‌پشتوانه ترجیح داده می‌شود.

پس حمل ظاهر بر ظاهر واقعا تفسیر به رأی نیست؟ اینکه ظاهر لفظی را بر ظاهر معنایی آن حمل کنیم، تفسیر به رأی محسوب نمی‌شود.

ثالثاً: ما در مقابل این روایات روایاتی داریم معارض با اینها، روایاتی داریم که ما را مکلف کرده به مراجعه به قرآن «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا» باید تمسک به قرآن شود، ما مکلف شدیم به تمسک به قرآن. یا مثلاً در باب تعارض خبرین می‌گویند آن خبری که موافق کتاب است را اخذ کنید و مخالف کتاب را کنار بگذارید. اگر ما از ظاهر قرآن چیزی نفهمیم دیگر نمی‌توانیم بفهمیم که این خبر موافق کتاب است یا خیر؟

لذا دلیل پنجم نیز باطل است.

«والحمد لله رب العالمين»